

A priori Structures of the Mind and the possibility of knowledge: An Analytical Reading from Kant's Perspective

Mohammad Hassan Haji Babaei Langroodi

PhD student in Philosophy, Faculty of Humanities, Islamic Azad University,
Khorasgan Branch, Isfahan, Iran.

hajebabaeilan@gmail.com

Hossein Ali Kamyar Vayeqani

Assistant Professor, Department of Philosophy, Faculty of Humanities, Islamic Azad
University, Khorasgan Branch, Isfahan, Iran.

kamyarvayeqani@yahoo.com

This article examines the epistemological characteristics of metaphysics, mathematics, and natural science in the critical philosophy of Immanuel Kant. Kant identifies the fundamental problems of metaphysics as three central issues: the existence and nature of God, the freedom of the human will, and the immortality of the spiritual soul. In his time, metaphysics faced a serious crisis, as widespread controversies and conflicting views among Western philosophers surrounded these questions. In response to these seemingly irresolvable disputes, as well as to the epistemological instability of mathematics and natural science brought about by the dominance of empiricism, Kant adopts a critical approach to reason. The present study shows that by distinguishing between analytic and synthetic judgments, as well as between a priori and a posteriori judgments, Kant explains the possibility of mathematics and natural science on the basis of synthetic a priori judgments, while denying the scientific status of metaphysics. According to this analysis, mathematics and natural science possess universality and necessity; however, these features do not arise from direct correspondence with external reality, but rather from the a priori structures of the knowing subject's mind. Finally, the article demonstrates that Kant's Copernican Revolution presents science as dependent not primarily on external reality, but on the a priori forms and categories of the mind.

Keywords: Kant, Epistemology, Metaphysics, Synthetic A Priori Judgments, Mind

ساختارهای پیشینی ذهن و امکان علم: خوانشی تحلیلی از دیدگاه کانت

محمد حسن حاجی بابایی لنگرودی

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، اصفهان، ایران.

hajebabaeilan@gmail.com

حسینعلی کامیار وایقانی

استادیار گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان، اصفهان، ایران.

kamyarvayeqani@yahoo.com

این مقاله به بررسی ویژگی‌های معرفت‌شناختی علوم مابعدالطبیعه، ریاضیات و طبیعیات در فلسفه انتقادی ایمانوئل کانت می‌پردازد. کانت مسائل بنیادین مابعدالطبیعه را در سه محور اصلی خلاصه می‌کند: وجود و ماهیت خداوند، آزادی اراده انسان و جاودانگی نفس روحانی. در عصر او، مابعدالطبیعه با چالشی جدی مواجه بود؛ زیرا درباره این مسائل، مناقشات گسترده و دیدگاه‌های متعارضی در میان فیلسوفان غربی وجود داشت. کانت در واکنش به این اختلافات حل‌ناشدنی و نیز در برابر تزلزل معرفت‌شناختی علوم ریاضی و طبیعی—که بر اثر غلبه تجربه‌گرایی پدید آمده بود—رویکردی انتقادی نسبت به عقل اتخاذ کرد. نوشتار حاضر نشان می‌دهد که او با تمایزگذاری میان قضایای تحلیلی و ترکیبی، و نیز میان احکام پیشینی و پسینی، امکان علوم ریاضیات و طبیعیات را بر پایه قضایای ترکیبی پیشینی تبیین می‌کند؛ در حالی که علم‌بودن مابعدالطبیعه را انکار می‌نماید. بر اساس این تحلیل، ریاضیات و طبیعیات از کلیت و ضرورت برخوردارند؛ اما این ویژگی‌ها نه از انطباق مستقیم با جهان خارج، بلکه از ساختارهای پیشینی ذهن فاعل شناسا سرچشمه می‌گیرند. در نهایت، مقاله نشان می‌دهد که انقلاب کپرنیکی کانت علم را بیش از آنکه متکی بر واقعیت خارجی بدانند، وابسته به صورت‌ها و مقولات پیشینی ذهن معرفی می‌کند.

واژگان کلیدی: کانت، معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه، قضایای ترکیبی پیشینی، ذهن

۱. مقدمه

فلسفه کانت در حوزه معرفت‌شناسی تأثیر عمیقی بر مابعدالطبیعه، ریاضیات و طبیعیات بر جای گذاشت. او مسائل اصلی مابعدالطبیعه را در سه محور خلاصه می‌کرد: وجود و ماهیت خداوند، آزادی اراده انسان و وجود نفس جاودان روحانی برای بشر (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۲۸).

در عصر کانت، مابعدالطبیعه با چالشی جدی روبه‌رو بود؛ زیرا درباره این سه مسئله، میان فیلسوفان غربی اختلاف نظرها و دیدگاه‌های متعارض فراوانی وجود داشت (کورنر، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸). کانت برای مواجهه با این وضعیت، از یک سو امکان علم‌بودن مابعدالطبیعه را بررسی کرد و از سوی دیگر کوشید مبنایی نو برای آن فراهم آورد تا به این مناقشات پایان دهد. او در گام نخست، امکان علم‌بودن مابعدالطبیعه را مورد تردید قرار داد (کانت، ۱۳۹۰، B XIV) و سپس با نقادی خرد، مابعدالطبیعه را به مثابه یک علم انکار کرد. با این حال، پس از این انکار، مبنایی برای توجیه مسائل مابعدالطبیعی عرضه کرد که بر اساس آن، اخلاق بهترین راه دفاع از این مسائل به شمار می‌آید (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۳۱ و ۳۴۱).

در حوزه ریاضیات و طبیعیات نیز کانت با چالشی مهم روبه‌رو بود: زیر سؤال رفتن ضرورت و کلیت گزاره‌های این علوم و در نتیجه، تزلزل یقین معرفت‌شناختی نسبت به آن‌ها. با وجود آنکه ریاضیات و طبیعیات در عصر او پیشرفتی چشمگیر داشتند، در مسائلمان مناقشه‌ای جدی دیده نمی‌شد و به علوم تحول‌آفرین در عرصه صنعت بدل شده بودند، اما مباحث تجربه‌گرایان از حیث معرفت‌شناختی این علوم را دچار اضطراب می‌کرد. تجربه‌گرایانی چون هیوم لازمه منطقی تجربه‌گرایی را انکار اصل علیت می‌دانستند و علیت را به صرف تعاقب زمانی فرو می‌کاستند (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۲۹۹-۳۰۰). از آنجا که ضرورت و کلیت گزاره‌های علمی منطقاً وابسته به اصل علیت است، انکار این اصل به

انکار ضرورت و کلیت آن گزاره‌ها می‌انجامد (همان، ص ۳۰۰). بدین ترتیب، هیوم صریحاً از بی‌اعتباری گزاره‌های علمی سخن گفت و شک را جایگزین یقین، امکان را جایگزین ضرورت و جزئیت را جایگزین کلیت ساخت و بر انسداد باب علم و معرفت تأکید کرد (همان، ص ۳۲۹).

کانت در برابر این چالش - یعنی انکار اصل علیت و در پی آن، انکار ضرورت و کلیت گزاره‌های ریاضیات و طبیعیات - قرار داشت. از این رو با طرح مسئله امکان ریاضیات و طبیعیات کوشید از این علوم دفاع کند و هرگونه تردید را از دامان آن‌ها بزداید. با این همه، بحث از امکان این علوم نزد او همانند بحث از امکان مابعدالطبیعه نبود؛ زیرا کانت در باب مابعدالطبیعه حقیقتاً دچار تردید شد و سرانجام علم‌بودن آن را انکار کرد، اما نسبت به ریاضیات و طبیعیات هیچ تردیدی نداشت و علم‌بودن آن‌ها را مسلم می‌دانست. از این رو، مقصود او از طرح «امکان علم‌بودن» ریاضیات و طبیعیات، نه اثبات اصل علم‌بودن آن‌ها، بلکه تبیین چگونگی کلیت و ضرورت گزاره‌های این علوم بود؛ اینکه چگونه می‌توان ضرورت و کلیت آن‌ها را به‌نحو معقول توضیح داد.

۲. رویکرد کانت در حل چالش‌های مابعدالطبیعه، ریاضیات و طبیعیات

کانت برای تعیین علم‌بودن یا نبودن مابعدالطبیعه و نیز برای تبیین چگونگی امکان ریاضیات و طبیعیات، رویکردی انتقادی نسبت به عقل اتخاذ کرد. مقصود او از این رویکرد، سنجش توانایی‌ها و حدود عقل در کسب معرفت و تعیین جایگاه آن در ساختار علم بود. به تعبیر دیگر، کانت می‌کوشید با روشن ساختن نقش عقل در فرایند شناخت، ویژگی‌ها و شرایط امکان علم را تحلیل کند (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۲۳۳).

برای فهم این رویکرد انتقادی، ابتدا باید پرسید علم از چه راه‌هایی حاصل می‌شود: آیا همه مفاهیم موجود در ذهن از تجربه ناشی می‌شوند، یا افزون بر تجربه، منبع دیگری نیز برای مفاهیم علمی وجود دارد؟

از دیدگاه کانت، هم تجربه و هم عقل در تحقق علم نقش دارند. او تصریح می‌کند که علم از تجربه آغاز می‌شود (کانت، ۱۳۹۰: A19) و ارتباط ما با جهان خارج از طریق حس و تجربه حسی برقرار می‌گردد؛ در این نکته با تجربه‌گرایان هم‌داستان است. با این حال، کانت بر حضور مفاهیم غیرتجربی در ساختار علم نیز تأکید می‌کند؛ امری که یادآور موضع عقل‌گرایان است. تفاوت اساسی او با این دو جریان در آن است که نه همچون تجربه‌گرایان همه مفاهیم را به تجربه فرو می‌کاهد و نه همچون عقل‌گرایان، عقل را راهی مستقیم به سوی واقعیت خارجی می‌داند (کانت، ۱۳۹۰: B24).

عقل‌گرایان بر این باور بودند که عقل می‌تواند حقایق غیرمحسوس را مستقل از تجربه دریابد. مفاهیمی چون علیت، ضرورت و کلیت از نظر آنان مفاهیمی‌اند که عقل می‌تواند واقعیت آن‌ها را در جهان خارج کشف کند، بی‌آنکه به تجربه متوسل شود. کانت این کارکرد ادعایی عقل را مورد نقادی قرار می‌دهد و از همین حیث با عقل‌گرایان مخالفت می‌کند. از نظر او، هرچند مفاهیم غیرتجربی در علم حضور دارند، اما این مفاهیم به‌خودی‌خود حاکی از واقعیتی مستقل در جهان خارج نیستند؛ به بیان دیگر، این مفاهیم شرط امکان تجربه‌اند، نه ابزار کشف واقعیتی و رای آن (کانت، ۱۳۹۰: B147-148).

در مقابل، تجربه‌گرایان راه علم را منحصر در تجربه می‌دانستند. برای مثال، هیوم هر تصور یا تصدیق غیرحسی را فاقد اعتبار می‌دانست (کاپلستون، ۱۳۸۸: ج ۵، ص ۲۷۹). او بر همین اساس اصل علیت را انکار کرد و تفسیری تجربی از آن ارائه داد که علیت را چیزی جز تعاقب زمانی پدیده‌ها نمی‌دانست (کورنر، ۱۳۸۹: ۱۵۳). از دید هیوم، مفاهیمی همچون ضرورت ارتباط میان علت و معلول، اموری غیرتجربی و در نتیجه فاقد اعتبار معرفتی‌اند. وی

نه تنها اصل علیت، بلکه لوازم آن—از جمله ضرورت و کلیت گزاره‌های علمی—را نیز انکار کرد (پارسایا، ۱۳۷۸: ۴۲) و حتی یقینی بودن گزاره‌های علوم تجربی را مورد تردید قرار داد (کاپلستون، ۱۳۸۸: ج ۶، ص ۲۳۸). افزون بر این، او امکان قضایای ترکیبی پیشینی را نیز منکر شد (همان: ج ۵، ص ۲۹۵).

کانت با هیوم در این نکته هم‌نظر بود که علم از تجربه آغاز می‌شود (کانت، ۱۳۹۰: B33-A19) اما نمی‌توانست پیامدهای شکاکانه تجربه‌گرایی هیومی -از جمله انکار علیت، نفی ضرورت و کلیت گزاره‌های علمی و انکار قضایای ترکیبی پیشینی- را بپذیرد (کاپلستون، ۱۳۸۸: ج ۶، ص ۲۳۸).

از نظر کانت، عناصری غیرتجربی همچون علیت، ضرورت و کلیت در ساختار علم حضور دارند. این عناصر، که وی آن‌ها را به منزله مقولات و صورت‌های پیشینی ذهن تحلیل می‌کند، شرط امکان تجربه و تفکرند. برخی از این عناصر به قوه حاسه (مانند صورت‌های زمان و مکان) و برخی به قوه فاهمه (مقولات دوازده‌گانه) مربوط‌اند. این عناصر اگرچه مستقیماً از جهان خارج حکایت نمی‌کنند، اما بدون آن‌ها تجربه منسجم و علم ممکن نخواهد بود (کانت، ۱۳۹۰: A14) از آنجا که علمی چون ریاضیات و طبیعیات از اعتبار یقینی برخوردارند، نمی‌توان عناصر پیشینی سازنده آن‌ها را نادیده گرفت (کانت، ۱۳۹۰: B17-18). بر این اساس، کانت ذهن انسان را واجد ساختاری پیشینی می‌داند که عناصر آن در خود ذهن حضور دارند. با تأمل در این ساختار-بی‌آنکه به تجربه خارجی متوسل شویم- می‌توان این عناصر و روابط میان آن‌ها را شناخت و بر پایه آن‌ها احکامی صادر کرد که در عین ترکیبی بودن، از ضرورت و کلیت نیز برخوردارند (کورنر، ۱۳۸۹: ۱۴۹). بدین‌سان، کانت امکان قضایای ترکیبی پیشینی را می‌پذیرد و آن‌ها را مبنای علم ریاضیات و طبیعیات معرفی می‌کند.

۳. قضایای علمی از دیدگاه کانت

قضایای ترکیبی^۱ قضایایی هستند که محمولشان از تحلیل موضوع به دست نمی آید و به همین دلیل محمول چیزی مضاف بر موضوع خود را بیان می کند. قضایای ترکیبی درمقابل قضایای تحلیلی قرار دارند و قضایای تحلیلی^۲ قضایایی هستند که محمولشان از تحلیل موضوع به دست می آید و به اصطلاح محمول همان موضوع را بیان می کند و چیزی مضاف بر موضوع ارائه نمی کند.

هر یک از قضایای ترکیبی و تحلیلی به پیشینی^۳ و پسینی^۴ یا مقدم بر تجربه و مؤخر از تجربه تقسیم می گردند. مقصود از پیشینی، قضایایی است که بدون مراجعه به محسوسات تجربی قابل تصدیق و تکذیب هستند و مقصود از پسینی، قضایایی است که تصدیق و یا تکذیب آنها نیازمند مراجعه به جهان محسوسات تجربی است (همان، ۱۴۳). بر این اساس قضایا به چهار دسته تقسیم می گردند، قضایای تحلیلی پیشینی، قضایای تحلیلی پسینی، قضایای ترکیبی پیشینی و قضایای ترکیبی پسینی. قضایای تحلیلی غیرعلمی هستند و مقصود از غیر علمی بودن این دسته از قضایا این است که در این قضایا محمول چیزی مضاف بر موضوع خود بیان نمی کند و هیچ معرفت جدیدی ارائه نمی دهد (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۶۰).

قضایای تحلیلی پسینی نه تنها غیرعلمی بلکه اساساً محال هستند، چرا که معنا ندارد یک قضیه تحلیلی باشد و تصدیق و یا تکذیب آن نیازمند به مراجعه به جهان محسوسات خارجی باشد؛ آنچه برای تصدیق و یا تکذیب قضایای تحلیلی لازم است صرفاً فهمیدن موضوع و محمول قضیه است. اما در مورد قضایای تحلیلی پیشینی کانت معتقد است که اولاً محال نیستند، ثانیاً ضروری و کلی هستند (کورنر، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

-
1. Synthetic
 2. Analytic
 3. a priori
 4. a posteriori

قضایای ترکیبی پسینی از دیدگاه کانت ممکن و موجودند و عمده قضایای علوم از این دسته از قضایا هستند. کانت این قضایا را واجد ضرورت و کلیت می‌داند. اما قضایای ترکیبی پیشینی دارای اهمیت بسیار زیادی هستند، زیرا پذیرش و یا عدم پذیرش آنها سرنوشت علوم را تعیین می‌کند. ذهن فی حدّ ذاته واجد مفاهیمی پیشینی است، که می‌توان بدون مراجعه به جهان محسوسات تجربی، آن مفاهیم را شناخت و از روابط بین آن مفاهیم پیشینی، قضایای ترکیبی پیشینی به دست آورد که هم ضروری‌اند و هم کلی. این قضایا مبانی ریاضیات و طبیعیات را تشکیل می‌دهند (کورنر، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

هر قضیه ترکیبی یک ماده^۱ و یک صورت^۲ دارد^۳، از دیدگاه او مواد قضایای ترکیبی بی‌نهایت هستند و هر چیزی می‌تواند ماده قضایای ترکیبی واقع گردد، ولی صورت‌های قضایای ترکیبی بی‌نهایت نیستند، بلکه محصور و محدودند. او صورت‌های قضایای ترکیبی را از دوازده مورد خارج نمی‌داند.

مواد قضایای ترکیبی هم می‌توانند از جهان تجربه و محسوس خارجی باشند و هم می‌توانند از داشته‌های خودِ ذهن باشند، اما صورت‌های قضایای ترکیبی صرفاً از داشته‌های خودِ ذهن هستند، به همین دلیل کانت برای علوم دو دسته قضایای ترکیبی قائل است، یک دسته قضایایی هستند که اگر چه صورت آنها از ناحیه ذهن است ولی ماده آنها از جهان تجربی خارجی است؛ کانت این قضایا را ترکیبی پسینی می‌داند. دسته دیگر قضایایی هستند

1. Matter

2. Form

۳. منظور از صورت و ماده در دیدگاه کانت را با یک مثال توضیح می‌دهیم. فرض کنید ظرفی شیشه‌ای و کاملاً شفاف وجود دارد که بدلیل شدت شفافیت دیده نمی‌شود، اگر کمی خاک بدرون این ظرف ریخته گردد، وقتی خاک بدرون این ظرف ریخته شد اولاً خاک در یک قالب خاصی که همان شکل ظرف است در می‌آید و ثانیاً ظرفی که بدلیل شدت شفافیت دیده نمی‌شد نمایان می‌گردد، ظرف شیشه‌ای همان صورت است و خاک همان ماده است. از دیدگاه کانت صورت بودن ماده تهی است و ماده بدون صورت معنا ندارد، کانت می‌خواهد بگوید ماده و صورت وقتی با هم هستند علم و معرفت بوجود می‌آید.

که هم صورت آنها از ناحیه ذهن است و هم ماده آنها از ناحیه ذهن است، کانت این قضایا را ترکیبی پیشینی می‌داند.

کانت معتقد است که تصدیق و یا تکذیب قضایای ترکیبی پسینی از طریق تجربه صورت می‌گیرد ولی تصدیق و یا تکذیب قضایای ترکیبی پیشینی نمی‌تواند از طریق تجربه صورت گیرد، بلکه از طریق عقل صورت می‌گیرد. قضایای ترکیبی پسینی صرفاً از تجارب ما خبر می‌دهند، اما قضایای ترکیبی پیشینی از حوزه عقل و ذهن ما خبر می‌دهند. این قضایا مبتنی بر یک سلسله مقولاتی هستند، که عقلی، ذهنی، پیشینی و غیر تجربی هستند.

علم چیزی غیر از قضایای ترکیبی نیست و هر قضیه ترکیبی از آن جهت که قضیه یا حکم است، دارای دو تصور (تصور موضوع و تصور محمول) و یک نسبت حکمیه است. حالا مسأله این است که تصورات و از آن پس تصدیقات و قضایا چگونه شکل می‌گیرند؟ برای روشن شدن این مسأله باید به علم از دیدگاه کانت توجه کنیم. علم از دیدگاه کانت عبارتست از ترکیب شدن ماده‌ای که از خارج وارد ذهن می‌گردد با صورت‌هایی که ذهن بدون مراجعه به جهان خارج واجد آنها است. برای شناخت این صورت‌ها و نحوه تأثیر آنها در حوزه علم باید خود ذهن از دیدگاه کانت شناخته شود.

۴. نسبت ساختار ذهن از دیدگاه کانت

کانت برای ذهن سه قوه قائل می‌باشد:

۱- حساسیت استعلایی^۱، ۲- فاهمه استعلایی^۲، ۳- عقل (نطق)^۳.

-
1. Transcendental aesthetics
 2. Transcendental understanding
 3. Intellect

۱-۴. نسبت حساسیت استعلایی با ریاضیات

کانت قوه حساسیت را به دو قوه تقسیم می‌کند قوه حساسیت خارجی و قوه حساسیت استعلایی. حساسیت استعلایی دارای دو صورت پیشین است، زمان و مکان.

مکان^۱ و زمان^۲ می‌توانند امکان علم ریاضیات را تأمین کنند و برای آنها احکام ترکیبی پیشینی بسازند (کورنر ۱۳۸۹، ۲۵۷).

علم ریاضیات از دو علم «هندسه» و «حساب» تشکیل شده است. هندسه عبارت است از «تعینی ترکیبی و پیشینی از خواص و اوصاف مکان». مکان شرط لازم و کافی برای صدور احکام ترکیبی پیشینی علم هندسه و اعداد موضوع علم حساب هستند (کورنر ۱۳۸۹، ۲۵۸). او اعداد را به «در پی هم آمدن متوالی در زمان» تعریف می‌کند و به همین دلیل معتقد است که زمان احکام ترکیبی پیشینی در باب اعداد را می‌سازد و از این طریق امکان علم حساب بوجود می‌آید.

۲-۴. نسبت فاهمه استعلایی با ریاضیات و طبیعیات

کانت قوه فاهمه را به دو قوه تقسیم می‌کند، فاهمه منطقی و فاهمه استعلایی. کار قوه فاهمه منطقی^۳ بررسی نسبت‌هایی است که در قضایای تحلیلی وجود دارند، این قوه بررسی نسبت‌های موجود در قضایای تحلیلی را بر اساس دو اصل «اجتماع نقیضین ممتنع است» و «هر چیزی خودش خودش است»، انجام می‌دهد. اما کار قوه فاهمه استعلایی برقراری نسبت میان مدرکات حسی و یا همان پدیدارهای زمانی و مکانی است و از این طریق قضایای ترکیبی کلی و ضروری را می‌سازد (همان، ۳۷-۳۸). کانت برای قوه فاهمه استعلایی دوازده صورت یا مقوله^۴ قائل است.

-
1. Place
 2. Time
 3. Logical understanding
 4. Category

کانت برای کشف این مقولات به سراغ انواع مختلف احکام و قضایا می‌رود. از دیدگاه او احکام را صرفاً از چهار لحاظ می‌توان سنجید: کمیت^۱، کیفیت^۲، نسبت^۳ و جهت^۴. از این چهار لحاظ مجموعاً دوازده مقوله حاصل می‌شود که عبارتند از:

- مقولات کمیت: وحدت^۵، کثرت^۶ و تمامیت^۷
- مقولات کیفیت: ایجاب^۸، سلب^۹ و عدول^{۱۰}
- مقولات نسبت: جوهر^{۱۱}، علت، مشارکت^{۱۲}
- مقولات جهت: امکان^{۱۳}، وجود^{۱۴} و ضرورت^{۱۵} (کاپلستون ۱۳۸۸، ج ۶، ۲۶۵).

از دیدگاه کانت مقوله کمیت و کیفیت مقولاتی هستند که از طریق آنها می‌توان امکان علم ریاضیات را تبیین کرد و به یک سلسله قضایای ترکیبی پیشینی در علم ریاضیات دست یافت. مقوله نسبت و جهت مقولاتی هستند که از طریق آنها می‌توان امکان علم طبیعیات را تبیین کرد و از آن پس به قضایای ترکیبی پیشینی برای تأمین مبانی علم طبیعیات دست پیدا کرد. همه مقولات دوازده گانه قوه فاهمه ضروری و کلی هستند. ضرورت و کلیت این مقولات دو نتیجه مهم در پی دارد؛ اولاً، به وسیله این ضرورت و کلیت می‌توان به قضایای

-
1. Quantity
 2. Quality
 3. Relation
 4. Modality
 5. Unity
 6. Manifold
 7. Totality
 8. Reality
 9. Negation
 10. Infinite
 11. Substance
 12. Community
 13. Possibility
 14. Existence
 15. Necessity

ترکیبی اعم از پسینی و پیشینی‌ای دست پیدا کرد که ضروری و کلی هستند و از این طریق امکان علم ریاضیات و طبیعیات را اثبات کرد. ثانیاً، از آنجا که ضرورت و کلیت به معنای صدق قضیه برای همیشه و برای همگان است، معلوم می‌شود که احکام ضروری و کلی اختصاصی به یک شخص در یک زمان ندارند؛ بنابراین ضرورت و کلیت مقولات فاهمه عینیت علم را به ارمغان می‌آورد (کرم، ۱۳۹۰: ۵۲-۵۳).

۱-۲-۴. اصول فاهمه ریاضیات و طبیعیات

از دیدگاه کانت، مقولات فاهمه بر پدیدارهای حسی می‌توانند منطبق گردند، و از این طریق احکام و قضایای علمی ساخته شوند، اما آیا امکان انطباق یک مقوله بر پدیدارهای حسی به معنای انطباق آن مقوله است؟ کانت معتقد است که اینچنین نیست. امکان انطباق یک مقوله بر پدیدارهای حسی، غیر از انطباق آن مقوله بر پدیدارهای حسی است. از نظر کانت انطباق یک مقوله بر پدیدارهای حسی نیازمند به قضایایی است که هم ترکیبی باشند و هم پیشینی. قضایای ترکیبی پیشینی از مقولات فاهمه به دست می‌آیند و لذا همان‌طور که مقولات پیشینی هستند و بدون مراجعه به جهان تجربی وجود دارند، این قضایای ترکیبی هم پیشینی هستند و بدون مراجعه به جهان تجربی مورد تصدیق واقع می‌گردند. کانت قضایای ترکیبی پیشینی را «اصول فاهمه» می‌نامد.

این اصول برخی‌شان مربوط به علم ریاضیات هستند و برخی دیگرشان مربوط به علم طبیعیات هستند. در واقع ریاضیات محض و طبیعیات محض توسط این اصول ساخته می‌گردند. علاوه بر اینکه این اصول ممکن شدن علم ریاضیات محض و طبیعیات محض را فراهم می‌سازد، ممکن شدن قضایای ترکیبی پسینی‌ای که ضروری و کلی هستند را نیز فراهم می‌سازند تا از این طریق ممکن بودن علم طبیعیات که در مورد امور محسوس و تجربی است، تبیین گردد.

اصولی که کانت معتقد است به طور پیشینی وجود دارند، برخی مربوط به کمیات، برخی مربوط به کیفیات، برخی مربوط به نسب و برخی دیگر مربوط به جهات هستند. کانت برای احکام و قضایا چهار لحاظ قائل است، کمیت، کیفیت، نسبت و جهت و هر یک از این لحاظها را به سه نوع تقسیم می‌کند، و از هر نوع مقوله‌ای به دست می‌آورد و بدین ترتیب دوازده مقوله را برای قوه فاهمه قائل است. حالا می‌گویید از هر دسته‌ای از این مقولات می‌توان قضایای ترکیبی پیشینی به دست آورد که مبانی علوم محسوب می‌گردند و علاوه بر آن امکان تطبیق مقولات بر پدیدارهای حسی و تشکیل قضایای ترکیبی پسینی را فراهم می‌کنند. کانت برای مقولات مربوط به کمیت یک اصل، برای مقولات مربوط به کیفیت نیز یک اصل، برای مقولات مربوط به نسبت سه اصل و برای مقولات مربوط به جهت نیز سه اصل قائل می‌شود. از دیدگاه کانت دو اصل مربوط به مقولات کمیت و کیفیت تأمین کننده علم ریاضیات هستند و شش اصل مربوط به مقولات نسبت و جهت تأمین کننده علم طبیعیات محض هستند.

همان‌طور که اشاره شد یکی از کارکردهای قضایای ترکیبی پیشینی که کانت آنها را «اصول فاهمه» نامیده است، تطبیق عینی مقولات بر پدیدارهای حسی است، پس این اصول اگر چه از مقولات به دست می‌آیند اما هر یک بنحوی ناظر به پدیدارهای حسی هستند؛ چرا که می‌خواهند راه تطبیق مقولات بر پدیدارهای حسی را هموار کنند. به همین دلیل کانت در این اصول هم مقولات را ملاحظه می‌کند و هم پدیدارهای حسی را در نظر می‌گیرد.

کانت برای به دست آوردن قضایای ترکیبی پیشینی که در مورد مقولات کمیت است هم مقولات کمیت را ملاحظه می‌کند و هم پدیدارهای حسی را، کانت از سویی قائل است که همه پدیدارهای حسی دارای مکان و زمان هستند و در عین حال خود مکان و زمان کمیاتی امتدادی هستند، از سوی دیگر قائل است که همه مقولات کمیت نیز کمیاتی امتدادی هستند و لذا از مقولات کمیت قضیه ترکیبی پیشینی را به دست می‌آورد که بر همه پدیدارهای

حسی صادق است و آن عبارتست از: «همه شهودات حسی کمیات امتدادی هستند» (کانت ۱۳۹۰، A,162-B,202).

کانت در مورد قضیه ترکیبی پیشینی‌ای که مختص به مقولات کیفیت است، از یک سو پدیدارهای حسی را ملاحظه می‌کند، که همه پدیدارها، حسی هستند و در حواس ما تأثیر می‌گذارند و هر یک از آنها به لحاظ تأثیری که در حواس ما می‌گذارد با دیگری متفاوت هستند و این تفاوت به شدت و ضعف است، یعنی تأثیر یک پدیدار در حواس ما درجه‌ای دارد و تأثیر پدیدار دیگر در حواس ما درجه متفاوتی با درجه پدیدارهای دیگر دارد. از سوی دیگر، همه مقولات کیفیت دارای تفاوت درجه تأثیر هستند و لذا قضیه ترکیبی پیشینی‌ای از مقولات کیفیت به دست می‌آورد که بر همه پدیدارهای حسی صادق است و آن عبارتست از: «در تمام پدیدارها شیء واقعی بالضرورة دارای مقدار شدت یعنی مراتب و درجات است» (همان، A,166-B,207).

کانت از هر یک از مقولات نسبت یک قضیه ترکیبی پیشینی به دست می‌آورد. در مورد مقوله جوهر، کانت ابتدا ملاحظه می‌کند که همه پدیدارها اگر چه تغییر می‌کنند ولی دارای مقدار ثابت و لایتغیری هستند، از سوی دیگر مقوله جوهر نیز حقیقتی ثابت و لایتغیر است و لذا قضیه ترکیبی پیشینی‌ای به دست می‌آورد که عبارتست از: «جوهر در تغییرات پدیداری ثبات باقی می‌ماند و مقدار آن کم و زیاد نمی‌شود» (همان، A,182-B,224).

کانت در مورد مقوله علیت از یک سو ملاحظه می‌کند که همه تغییرات پدیدارهای حسی در افق زمان به طور متوالی و منظم روی می‌دهند و از سوی دیگر مقوله علیت را ملاحظه می‌کند که چیزی غیر از توالی منظم دو پدیده را افاده نمی‌کند و لذا قضیه ترکیبی پیشینی‌ای به دست می‌آورد که عبارتست از: «کلیه تغییرات پدیدارها بر حسب قانون رابطه علت و معلول صورت می‌گیرد» (همان، A,189-B,232).

کانت در مورد مقوله مشارکت یا تفاعل از یک سو ملاحظه می‌کند که پدیدارهای حسی وقتی که در یک زمان باشند (نه اینکه یکی در یک زمان و دیگری باشد) بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند و از سوی دیگر مقوله مشارکت یا تفاعل را ملاحظه می‌کند که چیزی غیر تأثیر و تأثر متقابل نیست و لذا یک قضیه ترکیبی پیشینی‌ای به‌دست می‌آورد که عبارتست از: «کلیه پدیدارهایی که به طور مقارن یا هم‌زمان در مکان ادراک می‌شوند، بر هم تأثیر متقابل دارند» (همان، A,211-B,256).

کانت از هر یک از مقولات جهت نیز یک قضیه ترکیبی پیشینی به‌دست می‌آورد که مجموعاً از این مقوله، سه قضیه پیشینی به‌دست می‌آید. کانت در مقوله امکان از یک سو مشاهده می‌کند که موادی که از خارج وارد ذهن می‌شوند مادامی که با زمان و مکان ترکیب نشوند و تبدیل به پدیدار نگردند برای ما امکان تحقق ندارند و از سوی دیگر مقوله امکان معنایی جز امکان تحقق برای ما ندارد، به همین دلیل به یک قضیه ترکیبی پیشینی می‌رسد که عبارتست از: «آنچه موافق با شرایط صورت‌های ماتقدم تجربه (یعنی زمان و مکان) باشد، ممکن است» (همان، A,218-B,265,266). در مورد مقوله وجود داشتن یا واقع شدن کانت از یک سو مشاهده می‌کند که هر پدیدار مادامی که پدیدار است به‌عنوان یک موجود حسی و واقعی است و از سوی دیگر می‌بیند که معنای مقوله وجود داشتن و واقع شدن نیز چیزی غیر از این نیست و لذا قضیه ترکیبی پیشینی‌ای به‌دست می‌آورد که عبارتست از: «هر آنچه که با شرایط تجربه سازگار باشد، فی الواقع موجود است» (همان، A,218-B,265,266).

در مورد مقوله ضرورت، کانت از یک سوی معنای ضرورت را این می‌داند که چیزی حتماً واقع گردد و از سوی دیگر پدیدارها را ملاحظه می‌کند که هر چیزی که شرایط پدیدار شدن را به‌دست آورد (یعنی از جهان خارجی وارد ذهن گردید و از آن پس با زمان و مکان ترکیب شد) حتماً به‌عنوان موجودی حسی نزد ما واقع خواهد شد، به همین دلیل قضیه ترکیبی

پیشینی‌ای به دست می‌آورد که عبارتست از: «هر آنچه که بر طبق شرایط کلی تجربه با وجود واقعی مطابقت کند، ضروری است» (همان، 266، 265، 218-A).

۲-۲-۴. حقیقت علم ریاضیات و طبیعیات از دیدگاه کانت

کانت اصول فاهمه را—که از مقولات ناشی می‌شوند—در تبیین امکان علوم به کار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که اصول ناظر به **کمیت و کیفیت** را در توضیح امکان ریاضیات، و اصول مربوط به **نسبت و جهت** را در تحلیل امکان طبیعیات دخیل می‌داند.

از منظر کانت، ریاضیات دانشی است متشکل از دو شاخه اصلی هندسه و حساب؛ موضوع هندسه «مکان» و موضوع حساب «عدد» است. اصول فاهمه‌ای که وی برای تبیین بنیان این علم طرح می‌کند، از مقولات کمیت و کیفیت اخذ شده‌اند. ریاضیات در قضایای پیشینی خود به مقولات فاهمه متکی است و در سایر قضایایش به صورت‌های پیشینی حس، یعنی زمان و مکان، تکیه دارد که از عناصر «حساسیت استعلایی» به شمار می‌آیند. بر این اساس، ریاضیات در هر دو شاخه خود علمی است که بنیان آن در ساختار ذهن قرار دارد. ذهن با صورت‌های پیشینی و مقولات خود، شرایط امکان این علم را فراهم می‌آورد و اعتبار آن را تضمین می‌کند. بنابراین، ریاضیات نه بازتابی مستقیم از اشیای فی‌نفسه، بلکه محصول نحوه سازمان‌یافتگی تجربه در چارچوب ساختار پیشینی ذهن است.

در مورد طبیعیات نیز کانت بر آن است که این علم به احکام کلی درباره طبیعت می‌پردازد، اما امکان چنین احکامی وابسته به اصول فاهمه است؛ به ویژه اصولی که از مقولات نسبت (مانند علیت) و جهت (مودالیت) ناشی می‌شوند. واقعیت طبیعت تنها آنگاه می‌تواند برای ما معلوم گردد که در چارچوب شرایط پیشینی ذهن—یعنی صورت‌های قوه حساسیت و مقولات فاهمه—درآید. به بیان دیگر، معلوم شدن طبیعت منوط به آن است که داده‌های

حسی در قالب ساختارهای پیشینی ذهن صورت‌بندی شوند. از این‌رو، صدق گزاره‌های علوم طبیعی نیز در گرو انطباق آن‌ها با این شرایط پیشینی است.

بر این مبنا، چه در ریاضیات و چه در طبیعیات، علم‌بودنِ علم بیش از آنکه وامدار جهان خارج باشد، متکی بر ساختار ذهن و شرایط پیشینی شناخت است. این همان «انقلاب کپرنیکی» کانت در عرصه معرفت‌شناسی است: به‌جای آنکه ذهن را تابع اشیا بدانیم، باید اشیا را—در مقام پدیدار—تابع شرایط امکان شناخت بشری تلقی کنیم. بدین ترتیب، حل مسائل بنیادین علم و معرفت در گرو پذیرش این حکم استعلایی است که جهان تجربه‌شده باید با ساختار ذهن سازگار گردد، نه آنکه ذهن صرفاً آینه منفعل واقعیت خارجی باشد.

۳-۴. ذهن، قوه عقل (نطق) و صورت‌های آن

کانت این قوه را واجد سه صورت می‌داند و معتقد است که همه معلومات ما به آنها باز می‌گردند. عالم^۱، نفس^۲ و خداوند^۳ سه صورت قوه عقل (نطق) هستند. عالم صورتی است که همه پدیدارهای خارجی به آن باز می‌گردند و نفس صورتی است که همه پدیدارهای درونی به آن باز می‌گردند و خداوند صورتی است که علت همه پدیدارهای خارجی و درونی است. کار این قوه وحدت بخشی به همه معلومات انسان از طریق ارجاع آنها به سه صورت عالم، نفس و خداوند است.

۱-۳-۴. صورت‌های قوه نطق و انکار علم مابعدالطبیعه

از دیدگاه کانت، «عالم»، «نفس» و «خداوند» نه موضوعاتی در دسترس تجربه، بلکه ایده‌های عقل محض‌اند؛ یعنی صورت‌هایی که در مرتبه قوه عقل (نطق) پدید می‌آیند و کارکردی تنظیمی در سامان بخشی به شناخت دارند. از این‌رو، این مفاهیم را نمی‌توان به مثابه اموری

-
1. World
 2. Soul
 3. Necessary being

متعلق شناخت تجربی به واقعیت خارجی ارجاع داد. با توجه به اینکه این سه ایده، مسائل اصلی مابعدالطبیعه را تشکیل می‌دهند، و درعین حال از قلمرو تجربه ممکن فراتر می‌روند، کانت نتیجه می‌گیرد که مابعدالطبیعه نمی‌تواند به منزله یک «علم» به معنای دقیق کلمه تلقی شود.

به نظر کانت، هر علم متشکل از قضایای ترکیبی است؛ قضایایی که در آن‌ها نسبتی واقعی میان پدیدارهای حسی برقرار می‌شود. پدیدارهای حسی، داده‌هایی هستند که از رهگذر تجربه وارد ذهن می‌شوند و در چارچوب صورت‌های پیشینی حساسیت—یعنی زمان و مکان—صورت‌بندی می‌گردند. از این رو، تنها حوزه‌ای می‌تواند واجد قضایای ترکیبی باشد که با پدیدارهای حسی سروکار داشته باشد. حال آنکه مابعدالطبیعه از اموری بحث می‌کند که بنا بر تعریف، ورای زمان و مکان‌اند و هیچ پدیدار حسی‌ای نمی‌تواند متعلق آن‌ها واقع شود. در نتیجه، صدور قضایای ترکیبی درباره چنین موضوعاتی ناممکن است؛ دانشی که فاقد قضایای ترکیبی باشد، از منظر کانت، علم به‌شمار نمی‌آید.

بر این اساس، چون معیار علم نزد کانت بر محور قضایای ترکیبی (و به‌ویژه ترکیبی پیشینی) استوار است، و تحقق این قضایا مستلزم ارتباط با پدیدارهای حسی است، مابعدالطبیعه از دستیابی به منزلت علم محروم می‌ماند. بدین ترتیب، کانت همان بنیان استعلایی‌ای را که برای تبیین اعتبار علوم ریاضی و طبیعی قائل بود، در مورد مابعدالطبیعه به کار نمی‌گیرد. در فلسفه استعلایی او، امکان معرفت نظری در باب عالم به‌مثابه کل، نفس به‌عنوان جوهر بسیط، و خداوند به‌عنوان موجود مطلق، مسدود می‌شود و مباحث مربوط به آن‌ها—در صورت تلقی نظری—به تعارضات جدلی‌الطرفین (آنتینومی‌ها) می‌انجامد. در مقابل، علوم ریاضی و طبیعی، که در چارچوب شرایط امکان تجربه و ساختار پیشینی ذهن شکل می‌گیرند، عالی‌ترین صورت معرفت نظری و غایت فهم بشری در قلمرو شناخت محسوب می‌شوند.

۵. ویژگی‌های علم از دیدگاه کانت

بر اساس آنچه که توضیح داده شد می‌توان برای علم از دیدگاه کانت ویژگی‌هایی بیان کرد که عبارتند از:

۱-۵. تنزل منابع علم به افق ذهن

از دیدگاه کانت تجربه در افق ذهن منحصر است، زیرا تجربه به پدیدارهای حسی تعلق می‌گیرد، که هویتی ذهنی دارند. پدیدارها از آنجا که با صورت‌های حس استعلایی و فاهمه ترکیب می‌شوند، تنها در جهان ذهن حضور دارند. کانت عقل را هم که از دیگر منابع معرفت است، محدود به ذهن می‌کند چرا که از دیدگاه کانت، عقل^۱ چیزی نیست مگر ذهنی که در متن خود صورت‌هایی غیر تجربی را واجد است. این عقل با ورود هر چیزی به حوزه خود، صورت‌های خود را بر آنها تحمیل کرده و از این طریق خود را حجاب فهمیدن واقعیت می‌کند (پارسانیا ۱۳۹۰، ۶۱).

تنزل منابع علم به افق ذهن فاعل شناسا چیزی است که کانت آنرا تعالی می‌داند، و به همین جهت فلسفه خود را استعلایی^۲ معرفی می‌کند، تعالی‌ای که کانت مورد توجه خود قرار می‌دهد، تعالی انسان و یا فهم انسان به سوی جهان تجربی و یا جهان‌های متعالی‌تر از تجربه نیست بلکه این تعالی، تعالی به سوی جهان ذهنی انسان است که آینه جهان خارج نیست، ذهنی که با ساختارهای خود محوریت علم را بر عهده می‌گیرد. دست یابی کانت به این چنین ذهنی همان انقلاب کپرنیکی کانت بود (کانت ۱۳۹۰، B, XVI).

۱. عقل در این اصطلاح همان ذهن (mind) است که شامل تمام صورت‌های غیر تجربی می‌شود، اعم از زمان و مکان در حس استعلایی، مقولات فاهمه، صورت‌های سه گانه قوه نطق یعنی خدا، عالم و نفس.

۲-۵. ذهنی بودن امکان طبیعت، وقوع طبیعت و ضرورت طبیعت

از دیدگاه کانت هر آنچه می‌خواهد علم باشد باید از منبع معرفتی تجربه به دست آمده باشد و در عین حال تجربه نیز منبعی است که راهی بسوی جهان خارج پیش روی ما نمی‌گشاید بلکه منبعی است که وقتی ماده‌ای از جهان خارج وارد ذهن می‌گردد صورت‌های استعلایی خود یعنی زمان و مکان را بر آن تحمیل می‌کند تا آن را قابل تجربه و حسی کند؛ بنابراین هر چیزی که با زمان و مکان ذهنی ترکیب یافته باشد در دایره دریافت‌های منبع معرفتی تجربه قرار گرفته و می‌توان آن را علم به حساب آورد. به تعبیر دیگر کانت علم را در دایره پدیدارها می‌پذیرد نه فراتر از آن. بنابراین هر آنچه که در افق زمان و مکان قرار نمی‌گیرد همچون مسائل مابعدالطبیعه فاقد هویتی علمی بوده و بحث کردن از آن به عنوان یک علم کاری بیهوده خواهد بود. از سوی دیگر هر آنچه در افق زمان و مکان قرار می‌گیرد قابلیت علمی شدن را دارا است ولی در عین حال علمی خواهد بود که فراتر از افق ذهن نمی‌توان از آن آگاهی‌ای پیدا کرد ولذا علوم ریاضیات و طبیعیات اگر چه از دیدگاه کانت علم محسوب می‌گردند، ولی هویتی فراتر از ذهن نخواهند داشت.

کانت برای علم طبیعیات اصول فاهمه را لازم و ضروری می‌داند، بر اساس اصول فاهمه‌ای که کانت از مقولات جهت استنتاج کرده بود، از یک سو طبیعت وقتی ممکن خواهد شد که با شرایط ذهنی (صورت‌های پیشین) متناسب باشد. از سوی دیگر طبیعت وقتی واقع خواهد شد که برای فاعل شناسا^۱ و تحت شرایط ذهنی فاعل شناسا موجود شده باشد، و از سوی نهایی طبیعت وقتی ضروری التحقق خواهد شد که با شرایط ذهنی فاعل شناسا هماهنگ شده باشد.

از دیدگاه کانت علم محصول ترکیب ماده خارجی با صورت‌های ذهنی است. بر اساس این الگوی علمی، حقایق خارجی همواره محجوب به حجاب صورت‌های ذهنی خواهند بود و هرگز آنچنان که هستند برای ما منکشف نخواهند شد و لذا علم ریاضیات و طبیعیات نیز فاقد حکایت از جهان خارجی خواهند بود.

۶. نتیجه‌گیری

پذیرش یا انکار علوم در اندیشه کانت تابعی مستقیم از نظام معرفت‌شناسی اوست. در این نظام، علم نه بازتابی منفعل از واقعیت، بلکه حاصل تأثیر ساختارهای پیشینی ذهن بر داده‌های تجربی است. کانت ذهن را مشتمل بر سه قوه اساسی می‌داند: حساسیت استعلایی، فاهمه استعلایی و عقل (نطق). هر یک از این قوا واجد صورت‌ها یا ساختارهای پیشینی‌اند که منشأ تجربی ندارند و از جهان خارج اخذ نشده‌اند.

صورت‌های حساسیت استعلایی—یعنی زمان و مکان—نخستین سطح صورت‌بندی ذهنی را بر داده‌های حسی تحمیل می‌کنند؛ بدین معنا که مواد خام تجربه، تنها در قالب این دو صورت قابل ادراک‌اند. سپس فاهمه استعلایی با بهره‌گیری از مقولات خود، این داده‌های زمانمند و مکانمند را در قالب احکام و به‌ویژه قضایای ترکیبی سامان می‌دهد و بدین سان امکان علم را فراهم می‌سازد. عقل نیز با تولید ایده‌هایی چون عالم، نفس و خداوند، افق کلی و تنظیمی اندیشه را شکل می‌دهد، هرچند این ایده‌ها متعلق شناخت تجربی واقع نمی‌شوند. در این چارچوب، صورت‌های پیشینی کانتی را می‌توان به‌منزله شروط امکان تجربه و علم دانست؛ اما همین شروط، در عین حال، مرزهای شناخت را نیز تعیین می‌کنند. از آنجا که هر آنچه موضوع علم قرار می‌گیرد باید در چارچوب زمان، مکان و مقولات فاهمه صورت‌بندی شود، علم نمی‌تواند از حدود پدیدارها فراتر رود و به اشیای فی‌نفسه دست یابد.

به تعبیر دیگر، ساختارهای پیشینی ذهن، هم امکان علم را فراهم می‌کنند و هم آن را به قلمرو تجربه ممکن محدود می‌سازند.

بر این اساس، کانت علم مابعدالطبیعه را—به معنای شناخت نظریِ واقعیت‌های مابعدتجربی—ناممکن می‌داند؛ زیرا موضوعات آن فاقد هرگونه نسبت با تجربه حسی‌اند و در نتیجه نمی‌توان درباره آن‌ها قضایای ترکیبی معتبر صادر کرد. در مقابل، ریاضیات و طبیعیات را ممکن و معتبر می‌شمارد، زیرا با جهان تجربه مرتبط‌اند. با این حال، این امکان نیز در نهایت به ساختارهای پیشینی ذهن وابسته است؛ بدین معنا که اعتبار این علوم نه از مطابقت مستقیم با اشیای فی‌نفسه، بلکه از انطباق آن‌ها با شرایط امکان تجربه در ذهن انسانی ناشی می‌شود. از این رو، کانت برای ریاضیات و طبیعیات هویتی فراتر از افق پدیداریِ ذهن قائل نیست.

بر پایه اصول فاهمه، نه تنها علم، بلکه هر شیء یا پدیده‌ای در مقام معلوم، در امکان و ضرورت تحقق خود، وابسته به شرایط ذهنی شناخت است. بنابراین می‌توان گفت که در دستگاه فکری کانت، آنچه موضوع شناخت علمی قرار می‌گیرد، همواره در چارچوب ذهن و به واسطه آن تحقق می‌یابد. ذهن، به مثابه شرط استعلایی شناخت، واسطه‌ای است که امکان ارتباط فاعل شناسا با واقعیت را فراهم می‌کند، اما در عین حال مانع از دسترسی مستقیم به واقعیتِ فی‌نفسه می‌شود.

منابع

- کانت ایمانوئل (۱۳۹۰). *نقد عقل محض*، چاپ دوم، ترجمه بهروز نظری. تهران: نشر باغ نی.
- کاپلستون فردریک (۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۵، چاپ ششم، ترجمه امیر جلال الدین اعلم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاپلستون فردریک (۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۶، چاپ پنجم، ترجمه منوچهر بزرگمهر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کورنر اشتفان (۱۳۸۹). *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ سوم. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- کرم یوسف (۱۳۹۰). *فلسفه کانت و نقد و بررسی آن به ضمیمه مقایسه‌ای بین برهان صدیقین و آنتولوژی*، چاپ سوم، ترجمه دکتر محمد محمد رضایی. قم: انتشارات موسسه بوستان کتاب.
- مجتهدی کریم (۱۳۷۸). *فلسفه نقادی کانت*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- پارسانیا حمید (۱۳۹۰). *روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، چاپ اول. تهران: کتاب فردا.
- پارسانیا حمید (۱۳۷۸). *علم و فلسفه*، چاپ پنجم. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.